



مقدمه

سومین آیه در بررسی ادله حرمت قمار، این بود که در دو جای قرآن می‌فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» و با همین عبارت در سوره بقره آیه ۱۸۸ و در سوره نساء آیه ۲۹؛ این حد از تعبیر مشترک است که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» و تفاوتی که دارد در سوره بقره در ادامه «وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» که مربوط به رشوه است و در سوره نساء «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» که مربوط به بیع و معامله است. تعبیر دیگر هم عرض کردیم. برای حرمت قمار به این آیات هم استشهاد و استدلال شده است. قبل از اینکه وجه استدلال را بیان کنیم مروری به اهم مباحث فقهی در این دو آیه داشته باشیم.

مباحث فقهی در دو آیه (بقره/۱۸۸ و نساء/۲۹)

- ۱- بحث اول مفهوم اکل بود.
- ۲- بحث بعدی این است که مرحوم علامه فرموده بودند که «بَيْنَكُمْ» اشعاری به آن مفهوم خاص دارد که ما اشکال کردیم و گفتیم که بعید است که تام باشد.
- ۳- بحث سوم راجع به نهی بود که ما اقوال را نقل کردیم ولی تکمیلی دارد که ان شاء الله عرض می‌کنیم.
- ۴- بحث چهارم، «باء» در بالباطل بود که محل اختلاف است که چه بائی است و به چه معنا است؟

بحث چهارم: «باء» در بالباطل

در کتب ادبی از جمله مغنی، ۱۴ معنا برای «باء» آمده است که در اینجا، از میان آن معانی، دو معنا متصور است و برای همین دو قول وجود دارد. این معانی متعدد که برای حروف یا ادوات و احياناً بعضی اسماء که در ادبیات آمده است چند نوع تفسیر دارد:

یک نوع تفسیر، ظاهر کتب ادبی است که معانی «باء» یا «من» یا «الی» یا «فی» است. یک تفسیر دیگر اصولیون دارند مرحوم صاحب کفایه در کفایه آورده است که همه در یک معنای حقیقی بکار رفته است ولی انگیزه‌ها و دواعی متفاوت است که صاحب کفایه در همان مباحث الفاظ فرموده است که



این یک بحث دقیق و اصولی است. نظری هم وجود دارد که نوعی تفصیل در مسئله است که باید در جای خود در اصول گفته شود.

این بحثی است که قابل تأمل و مذاقه است که در جای خود می‌توان بررسی نمود.

اصول‌یون و مباحث ادبی و فلسفی

اصول‌یون وقتی وارد مباحث ادبی و فلسفی شده‌اند معمولاً نوآوری و ابتکاراتی دارند و حرف‌های مهم و دقیقی زده شده است. از جمله در حوزه همین مباحث ادبی در نظریات اصولی ما نوآوری‌های مهمی آمده است و کمتر هم در کتب ادبی منعکس شده است و علت این است که ادبیات در حوزه‌های ما رکود و متوقف شده است. در بعضی از اعصار در حوزه‌ها مسلک‌ها و مکاتب ادبی در حوزه صرف و نحو و معانی و بیان تولید می‌شده است که متأسفانه این باب مسدود شده و افت پیدا کرده است. در این طراحی‌ها و برنامه‌ریزی رشته‌های جدید هم در حوزه، ما کمتر وارد شدیم در حالی که حوزه‌های ما در این زمینه‌ها ابتکار و نوآوری داشتند و مکاتبی را تولید می‌کردند هم در قلمرو صرف و نحو و هم در معانی بیان و بدیع و هم در مباحث لغت جز آنچه در اصول مقداری در مباحث الفاظ و لغت آمده است متأسفانه در حوزه ادبیات ما حتی از این پیشرفت‌هایی که در اصول ما است متأثر نشده است.

نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که می‌آیند، در ادبیات وارد شوند ولی باید کسانی باشند که مثل سابق نوآوری و ایجاد تحول و ارتقا در حوزه ادبیات نمایند.

نتیجه بحث «باء»

نتیجه این است که در «باء» در ۱۴ معنایی که در مغنی آمده است این دو معنای سببیت و مقابله از معانی اصلی «باء» است و معنای اصلی چیز دیگری نیست و با داعی و انگیزه در مقام استعمال در این‌ها به‌کاررفته است که تئوری صاحب کفایه است.



دو نظریه در «باء» بالباطل

۱- «باء» به معنای سببیت

یک نظریه این است که «باء» در اینجا بای سببیت است که مرحوم خویی و طباطبایی و بسیاری از بزرگان متمایل به همین مسئله هستند و مقصود از باطل، اسباب مملکه است. اسباب مملکه عقود است که موجب نقل و انتقال می شود چون «باء» سببیت است و سبب تصرف در اموال دیگران، همان عقود مملکه است. وقتی مال دیگری است و من می خواهم تصرف کنم یک عقد مملک می خواهد که علت و سبب عقلایی و عرفی برای نقل و انتقال مال است. با که سببیه شد آن وقت باطل همان عقود و معاملات مملکه و موجب نقل و انتقال می شود. پس «باء» در این نظریه اول به معنای سببیت است و در تصرف در اموال دیگران سببیت یعنی عقود مملکه. به این ترتیب نتیجه این نظریه اول این می شود که مقصود از باطل عقدی است که عرف آن را صحیح نمی داند. آن وقت معنای آیه شریفه این گونه است؛ «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» که تصرف در اموال دیگران با عقود ناروا و فاسد و ناصحیح نکنید.

۲- «باء» به معنای مقابله

نظر دوم نظر مرحوم ایروانی و مرحوم تبریزی است که می فرمایند «باء» اینجا بای مقابله است که یکی از معانی «باء» است. وقتی گفته می شود که اشتريته بكذا، مثلاً اشتريت السيارة بمليون، یعنی این «باء» مقابله است. مقابله یعنی سر عوض درمی آید. گفته اند ظهور آیه این است. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی با ثمن و مثن و عوض و معوض فاسد و باطل در اموال دیگران تصرف نکنید. به این معنا که باشد باطل یعنی همان عوض و معوض که در معاملات می آید یعنی دیگر عقود نیست. آن وقت آیه نازل می شود به بیع الخمر، یعنی چیزهایی که از نظر عرف مالیت و ارزش ندارد. می گوید در اموال دیگران با عوض ها و مثن هایی که بی ارزش است و اعتبار ندارند تصرف نکنید.

معنای مختار

ظاهر آیه همان معنای اول است و شاهد این است که در آیه سوره نسا آمده است که: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» که در استثنا بحث یک عقد مملک است لذا بعید نیست که این «باء»، بای سببیت باشد.



تا اینجا ما همراه با مرحوم علامه و خویی هستیم. نکته‌ای گفتیم که در این نکته یک تفاوت با نظریه اول است که به همین دلیل می‌شود گفت نظر سوم است.

۳- «باء» به معنای سببیه

نظر سوم این است که «باء» سببیه است ولی الزام ندارد که بگوییم که آنچه «باء» بر آن وارد شده و باطل فقط عقود مملکه است، بلکه هر چیز باطلی که منشأ تصرف در اموال دیگران می‌شود. ما می‌گوییم این آیه حتی غضب را هم می‌گیرد. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یعنی کسی به زور مال کسی را بگیرد. وقتی کسی به زور و ظلم مال دیگری را می‌گیرد این هم اکل مال به سبب باطل است ولی سبب باطل همیشه لازم نیست که عقد باشد. سبب باطل گاهی عقد و گاهی عمل باطل است. لذا «باء» را سببیه می‌گیریم «باء» را که سببیه گرفتیم، سبب، عقود مملکه می‌شود.

ما می‌گوییم این معادله نیست بای سببیت می‌گوید به واسطه و وسیله آن شما کار قبلی را انجام می‌دهید. واسطه‌ای که باطل است ممکن است عقد یا فعلی باشد. کسی که غضب می‌کند عقد نمی‌خواند و تعهدی ندارد بلکه عمل غاصبانه است و اکل مال به باطل است. کسی که در خانه کسی را به زور باز کند و مالی را بردارد این اکل المال بالباطل است. بای سببیت از مفید مفهوم اسباب مملکه به معنای عقود نیست و اخص از سببیت است. سبب تصرف در مال غیر ممکن است عقدی باشد و ممکن است تصرفی باشد.

بررسی نظر سوم

پس «باء» سببیت است ولی سببیه‌ای که اینجا گفته می‌شود فقط عقود مملکه نیست و هر چه که موجب تصرف شود حتی غضب را می‌گیرد و لذا آیه شامل غضب هم می‌شود. عوض و معوض هم مشمول آیه است ولو اینکه «باء» را به معنای سببیه بگیریم. برای اینکه در آن عوض و معوضی که ارزش ندارد بی‌ارزشی عوض و معوض، در اینکه عقد، عقد باطل شود، اثر می‌گذارد و لذا آن هم را می‌گیرد. همان‌که عوض یا معوض ارزش ندارد موجب می‌شود که عقد، عقد فاسد شود و آیه آن را هم می‌گیرد.

نظر سوم این است که با سببیه است ولی سببیت در اینجا یک سببیت عرفی مطلق است که چه با عقود فاسد یا عمل ناروا باشد.

دلایل عقد فاسد

عقد فاسد که می‌گوییم یا ذات عقد مشکل دارد یا مشکل داشتن و باطل بودن عقد دلایل مختلف دارد:



- ۱- یک دلیل این است که عوض و معوض بی‌ارزش است
 - ۲- یا شارع آن را از ارزش ساقط کرده است که باز عقد فاسد می‌شود.
- بنابراین «باء» لاسبیه است.

در مورد اینک بای زائده است یا نه؟ باید گفت که چند مورد دارد که معین کردند و ضوابط و قواعدی دارد که هیچ‌کدام اینجا نیست. در همین مغنی می‌گوید که شش نوع متصور «باء» زائده است که هیچ‌کدام نیست و مفهوم آن به ذهن نمی‌آید.

وجه استدلال به آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»

بنابراین «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» یک معنای عامی دارد که هم شامل عقود است و هم آنجا که تصرف ظالمانه و جور دارد را می‌گیرد.

انواع عقود در دلالت آیه

- ۱- اگر عقدی باشد که ذات آن اصلاً صحیح نیست؛ مثل قمار را هم می‌گیرد. آقای خویی این را می‌گوید.
 - ۲- و هم عقدی که ذات آن درست است مثل بیع، ولی ثمن و مثنی مشکل دارد را هم می‌گیرد.
- درحالی‌که بنا بر دیدگاه اول فقط عقود را می‌گیرد که نوع عقد ناصحیح است مثل قمار و رشوه ولی در دیدگاه دوم می‌گوید، در همان عقود که نوع آن درست است اگر عوض و معوض مشکل داشته باشد را می‌گیرد نه نوع عقد.

تفاوت دیدگاه‌ها

فرق نظر اول و دوم این است آقای خویی می‌فرماید که انواع عقود را می‌گیرد و عقدی که ذات آن باطل است مشمول آیه است. کار به عقد مثل بیع که ذات آن درست است اما ثمن و مثنی مشکل دارد نمی‌گیرد البته احتمالی دادند در کلام ایشان که قضیه خارجی است و ناظر به عقود آن زمان است که بعید است آقای خویی این را بگویند و آقای تبریزی اشکال گرفتند. ولی می‌گوید اینجا انواع عقود مقصود است که عقود فاسده مثل رشوه و قمار و عقود صحیحه مثل بیع و اجاره را داریم.

آقای تبریزی و ایروانی در نظر دوم می‌فرمایند: در همان عقود صحیحه که عوض و معوض مشکل دارد یا عقود باطله که کلاً عوض و معوض اشکال دارد و بیشتر ناظر به عوض و معوض است نه اشکالات فنی دیگر.



عرض ما این است که «باء» سببیت است ولی معنای عامی دارد که همه این‌ها را می‌گیرد. واقعاً همین است و ارتکاز ما این است «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» اگر غصب می‌کند و لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ و اگر قمار می‌کند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» و اگر شرکت هرمی است و لَا تَأْكُلُوا بِالْبَاطِلِ و اگر عوض و معوض روی خمیری معامله می‌کند که ارزش ندارد باز هم می‌گوید و لَا تَأْكُلُوا بِالْبَاطِلِ.

پس می‌گوییم نظر سوم «باء» سببیه است ولی سببیت عرفیه‌ای که می‌تواند تمام این‌ها را گرفته و شامل شود.

بحث پنجم: استثنا در «إِلَّا أَنْ تَكُونَ...»

در مورد استثنا باید گفت که راهی ندارد جز اینکه استثنای منقطع باشد وقتی استثنای منقطع شد دست باز می‌شود که چگونه معنا کنیم. در صورتی که استثنا متصل باشد این‌ها باید مسانخت تام باشد ولی وقتی استثنای منقطع شد دیگر مسانخت تام لازم نیست ولی چون منقطع می‌شود دیگر حصر را نمی‌رساند. یکی از مشکلات این است که استثنا متصل باشد حصر را می‌رساند در این صورت معنای آن این می‌شود که شارع فقط بیع را قبول می‌کند. این همه عقودی که شارع قبول کرده است باید بگوییم از همه این‌ها دلیل دیگر بیرون آمده است؟ که خیلی بعید است. این یکی از قرائنی است که استثناء منقطع است. به اختصار آنچه درست است عرض کردم و معلوم شد که این بالباطل چقدر مفهوم سببیت است ولی معنای مطلق دارد که همه این‌ها را می‌گیرد.

استثنا در اینجا محل مناقشات فراوانی قرار گرفته است از حیث این که استثنا متصل یا منقطع است؟ وجوهی برای متصل بودن ذکر کردند که در میزان هم آمده است که استثناء متصل را درست کنند.

به اختصار تأکید می‌کنم که استثنا در اینجا حتماً منقطع است و این قیود بالباطل که در اینجا داریم، اگر بخواهیم قید درست را در آیه بگیریم - که حتماً قید درست در آیه هست - نمی‌شود بگوییم که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» همه چیز، از جمله بیع را می‌گیرد. بیع را از این بیرون می‌برد و می‌گوید که این باطل اشکالی ندارد و قبول است قطعاً این‌طور نیست. آن‌ها هم که استثنای متصل می‌کنند بالباطل از هیز قیدیت می‌اندازند و متصل می‌کنند که این‌گونه هم نمی‌شود. به قرینه اینکه بالباطل حتماً قید مهمی در آیه است و نمی‌توان آن را یک قید زائد در نظر گرفت و به قرینه اینکه اگر بخواهد استثنا متصل، بشود همه عقود در مستثنی منه می‌رود و این مستلزم تخصیص اکثر یا تخصیص مستهجن است. بگوید که همه عقود فاسد است مگر تجارت. برای اجاره دلیل داریم و برای مضاربه هم دلیل داریم. این همه عقود مهم که معاش و زندگی مردم و جامعه به آن وابسته است بگوییم به دلایل دیگر از آیه بیرون رفته است! اگر استثنا متصل باشد باید بگوید که



همه عقود و معاملات و تصرفات در اموال دیگران، بآی صورت و بآی سبب باطل است مگر تجارت. خیلی مستهجن است که بگوییم این همه عقود از این بیرون رفته است لازم نیست بحث اکثر هم باشد این تخصیص کثیر خود مستهجن است. بالباطل هم را نمی توانیم قید زائدی بگیریم.

لذا استثناً قطعاً منقطع است که در این صورت حصری در آیه نیست و دو جمله است منتها این دو جمله چون تناسبی داشته است در یک بافت کلی ریخته است البته همیشه استثناء منقطع یک نکات معانی، بیانی و ادبی دارد که در اینجا ملحوظ است. درواقع اینجا آیه دو قاعده را به شما می گوید بدون اینکه گره واقعی به هم بخورد.

یکی می گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» و دیگر اینکه تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مَمْلُوكٍ. با تجارت از تراضی می توان در اموال دیگران تصرف کرد؛ اما اینکه حصر کند چنین نیست و نمی توان اصلاً گفت که تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ از مصادیق بالباطل است و در اینجا استثناء بیرون برده است.

انقطاع خلاف اصل است اینجا شواهد مقابل آن قوی است. اصل در استثنا اتصال است و از آن طرف اصل در بالباطل این است که قید رئیسی باشد و این اصل باهم تقابل دارد در این که متصل یا منقطع شود منتها آن تخصیص اکثری که به میان می آید کفه این طرف را سنگین می کند. تفصیل این بحث را جای دیگر بیان می کنیم گرچه به اجمال عرض کردیم.

بحث ششم: «بِالْبَاطِلِ»

در آیه شریفه در مورد «رجس» گفتیم و در باطل هم می گوییم.

احتمالات موجود درباره «بِالْبَاطِلِ»

گفته شد که دو تفسیر در باب رجس است که باطل هم به این نحو است.

۱- یک احتمال این است که «باطل» در اینجا به مفهوم حقیقت شرعیه است یعنی ما ابطله شارع کل عقد اعتبره الشارع فاسداً و باطلاً که این یک احتمال است. اگر بگوییم کل سبب مملک لا يعتبر شارع صحیحاً بل يعتبر هو فاسداً و باطلاً.

اگر این احتمال بگیریم آن وقت آیه بیشتر ارشاد به چیز دیگری است و مفهوم جدید نمی آورد. برای اینکه می گوید آن که شارع در جاهای دیگر باطل شمرده است مثلاً قمار را جاهای دیگر باطل دانست نمی توانید بر آن تصرف کنید.



این مطلب چندان جدیدی ندارد بلکه ارشاد به ادله‌ای است که می‌گوید این موارد باطل است. اگر باطل شرعی بگیریم باید باطل بودن را از دلیل دیگر استفاده کنیم که آن وقت دلیل دیگر که می‌گوید، این باطل است ما را بی‌نیاز از این می‌کند و تأکید و ارشاد می‌شود که احتمال اول است.

۲- احتمال دوم که درست است؛ این است که باطل را به مفهوم عرفی حمل می‌کنیم که اصل در الفاظ حمل الفاظ است؛ علی معانی اللغویه و العرفیه لا علی الحقیقة الشریعة. این اصلی است که در اصول خواندیم اصل در الفاظ، حمل علی معانی الغویه. این از ارتکازات عقلا است که همه‌جا بر اساس آن عمل می‌کنیم.

حمل الفاظ بر معانی جدید و اصطلاحات جدید چه عقلایی و چه شرعی خلاف اصل است. لذا باطل یعنی یعده العرف باطلا و حق احتمال دوم است.

البته در رجس توضیح دادیم که در موارد بسیاری، واژه‌هایی که در قرآن و روایات آمده است و حمل بر معانی لغویه می‌شود؛ ادله شرعی با ادله حاکم توسعه و تضییقی در آن‌ها ایجاد کرده است و خیلی موارد را داریم که شرع با یک بیان دایره را کم‌وزیاد می‌کند نه اینکه اصل معنا را عوض کند، هسته اصلی محفوظ است منتها به نحوی حکومت، دلیل ثانوی انجام می‌دهد. بدون اینکه به معنا دست بزند مصداق را کم‌وزیاد می‌کند و البته مواردی وجود دارد که معنا را تغییر دهد اصل معنای اصلی آن است ولی در جاهایی شارع کم‌وزیاد می‌کند. مثلاً باطل یا رجس که ممکن است درجایی عقلا آن را باطل یا رجس ندانند کما اینکه در قمار، بعضی معتقد به این هستند ولی شارع تعبد کرده است به این که این، رجس است. قمار است.

بحث هفتم: نهی «لا تَأْكُلُوا»

مبحث هفتم؛ تکمیل نهی در اینجا است. تکمله را آنجا را عرض نکردم چون بحث‌های قبلی در این دخالت دارد.

در بحث سوم این سؤال مطرح بود که این نهی که می‌گوید لا تأکلوا چه نهی‌ای است؟

نظر مرحوم تبریزی

کسانی مثل مرحوم آقای تبریزی فرمودند؛ این نهی ارشاد به فساد است و نهی ردعی و زجری نیست.



ولو اینکه ظاهر و اصل اولیه صیغه نهی افاده ردع و زجر به نحو تکلیف است، تکلیف ردعی و زجری را بر دوش مکلف می‌گذارد اما در اینجا که در حوزه معاملات و تصرفات عقد است می‌فرماید: ظهور نهی در ارشاد به فساد است. این معامله را نکن یعنی معامله مورد قبول من نیست و باطل است.

بر این اساس در حوزه معاملات می‌فرمایند که نهی ظهور در تحریم تکلیفی ندارد بلکه ارشاد به فساد وضعی است و نهی مفید حکم تکلیفی نیست و مفید حکم وضعی است که اینجا فساد معامله باشد.

اول همین ارشاد الطالب آقای تبریزی در صفحه اول این را فرموده است که در مکاسب مرحوم شیخ به این صورت کتاب را شروع می‌کند. می‌فرماید: از باب تبرک و تیمم قبل از اینکه وارد انواع مکاسب محرمه شویم چند روایت را بررسی می‌کنیم؛ روایت تحف العقول، دعائم الاسلام و فقه الرضا که در اول مکاسب قبل از اینکه وارد بحث شود این ادله را از باب تبرک می‌آورد.

مرحوم آقای تبریزی اول کتابشان می‌فرمایند که اولی این بود که بعضی از آیات را که مرتبط با بحث است از باب تبرک مورد بحث قرار می‌دادند و شیخ متعرض آن‌ها می‌شد. با این مناسبت می‌فرمایند که ما این کار می‌کنیم کتاب را با آیه شریفه شروع می‌کنیم که آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» را مورد بحث قرار می‌دهند و همان اول این یکی دو نکته را اشاره می‌کند.

مرحوم آقای تبریزی شخصیتی بودند که محتوا و مطالبی که دستشان بود بیش از آن است که در بیان و قلمشان ارائه شده است و عمق و دقت ایشان خیلی بالا است و خیلی از افراد در بسیار از مواقع به ایشان توجه نمی‌کنند. کسانی مثل خود بنده بعد از اینکه جاهای مختلف را دور زدیم و درس می‌رفتیم ایشان را کشف کردیم که چه دقت و ظرافتی دارند.

لذا کسی که کتب آقای تبریزی را می‌خواند باید با این نگاه بخواند که سطر سطر آن و یک بزنگاه مهمی را حل می‌کند. با پرهیز از تفصیلات بزنگاه‌ها را خیلی مهم و دقیق و درست می‌زدند. ایشان حداقل با جمعی دیگر فرق می‌کند.

نظر مختار

عرض ما این است که اصل در صیغ نهی، همان دلالت بر ردع و زجر و حکم تحریمی است. شواهد قرآنی هم این را می‌گوید و در همین آیه شریفه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» که آمده است در ادامه در آیه ۲۹ سوره نسا می‌فرماید و لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ. گرچه سیاق را دلیل نمی‌دانیم ولی شاهد می‌دانیم.



اولاً اصل در نهی دلالت بر تحریم و ردع و زجر است. علاوه بر این شواهد قرآنی هم است که لا تأکلوا نهی تحریمی است.

در همین آیه ۲۹ سوره نسا می‌بینید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» و در آیه بعد می‌فرماید «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذُّوْنَا وَ ظَلَمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا» این هم به آیه قبل می‌خورد و ظاهر است که به هر دو نهی قبل می‌خورد و می‌گوید که به او عذاب را می‌چشانیم.

ادامه هم «إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» که سیاق زجر و نهی است نه اینکه این فاسد است. می‌خواهد چیزی را منع کند و تکلیف منعی و زجری بیاورد.

در آیه ۱۸۸ بقره هم باز همان «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ - وَ تَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ» تا حدی ظهور دارد و مهم‌تر دو آیه دیگر ۱۶۰ و ۱۶۱ سوره نسا «فَبُظْلَمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - وَ بَصَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» «وَ أَخَذَهُمُ الرُّبَا وَ قَدْ نُهِوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» که به‌عنوان یک گناه اکل اموال به باطل را بیان می‌کند و گناه هم در امر تکلیفی است.

آیه ۳۴ سوره توبه «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْإِخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» ظاهر این آیات بخصوص آیات سوره نسا و آیه سوره توبه این است که به‌عنوان یک گناه به‌حساب می‌آید. از این جهت نمی‌توانیم این را برداریم و به همین دلیل شامل غصب هم می‌شود. شامل غصب بشود نمی‌خواهد فساد بگوید؛ می‌گوید غصب نکنید والا عقدی نیست که بگوید فاسد است بلکه می‌گوید کار خلاف است.

اما نکته‌ای که وجود دارد این است که حکم وضعی از این استفاده می‌شود یا خیر؟ آیا حکم تکلیفی می‌گوید؟ نه.

این همان نکته‌ای است که قبلاً عرض کردیم؛ این نهی از تصرف بعد از معامله می‌نماید و می‌گوید وقتی معامله باطل شد تصرفات نهایی شخص در اموال دیگران را منع می‌کند. نهی تکلیفی از تصرف در مال که از این عقد به دست شما آمده است مستلزم بطلان آن عقد است.

تفاوت نظر مختار و نظر مرحوم تبریزی

ایشان می‌فرماید، «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» اولاً و به ذات می‌گوید که این معامله باطل است. اگر معامله باطل شد آن وقت به ملازمه می‌فهمد نباید در آن مال تصرف کند.



ما عکس این قضیه، می‌گوییم که آیه ناظر به حکم تکلیفی اخری است و در این مال تصرف نکن که حرام است. این مستلزم این است که این عقد باطل است. ایشان می‌گوید که حکم وضعی است و مستلزم یک حکم تکلیفی است و ما می‌گوییم که حکم تکلیفی است و مستلزم یک حکم وضعی است.

ثمره بحث

ثمره این دو در آن ظاهر می‌شود چون این دو باهم فرقی ندارد وضع و تکلیف لازم و ملزوم هستند. ثمره درجایی ظاهر می‌شود از جمله اینکه از نظر ما شامل غضب هم می‌شود. در صورتی که اشاره‌ای به بطلان معامله باشد که در غضب معامله‌ای نیست که بگوییم باطل است. ما می‌گوییم که این آیه نهی از تصرف در اموال دیگران به شیوه و روش باطل می‌کند. حالا چه غضب باشد و چه معامله، در معامله یک دلالت التزامی دارد که معامله باطل است و در غضب دیگر دلالت التزامی ندارد. می‌گوید در مالی که به روش باطل به دست می‌آورید برای مردم است و نمی‌توانید تصرف کنید. مستلزم حکم وضعی است وقتی کسی غضب می‌کند حکم وضعی نیست در حالی که آیه بنا بر ظهورش آن را هم می‌گیرد. پس حکم تکلیفی می‌گوید، مالی که به وسیله ناصحیح گرفتنی تصرف نکن. ملازمه می‌گوید، تصرف در مال غیر با این سبب که درست نیست و حرام است حتماً مستلزم این است که این عقد باطل است؛ و صلی‌الله علی محمد واله و سلم